

# فداکاری مسلحانه

## راه نجات یک ملت ذلت‌پذیر و ترسو

[contact@korosherfani.com](mailto:contact@korosherfani.com)

کوروش عرفانی

آمارهایی که در ماههای اخیر از این سوی و آنسوی منتشر می‌شود حکایت از آن دارد که فاجعه‌ای تاریخی در ایران در حال روی دادن است. ۸۴ هزار زن و دختر آواره که در تهران به تن فروشی مشغولند، ۲۰ هزار کودک خیابانی، یک طلاق از هر ۵ ازدواج، هفت میلیون معتاد و ...

گویی قرار است که این آمار هولناک بدون هیچ نگرانی پیش رود. این آمارها که برای ما خارج کشوریها عدد و رقم توام با ترحم یا همدردی است برای مردم داخل کشور واقعیت‌هایی است که روزانه آنها را می‌بینند. دختران جوانی که جلوی چشم مردم کوچه و خیابان سوار اتومبیل‌ها می‌شوند تا بروند تنها دارائیشان از زندگی یعنی جسم خود را بفروشند، کودکانی که در میان ماشینها و خیابانها بالا پایین می‌روند، معتادانی که در کنار خیابان در حال مرگند، مردم ما همه این صحنه‌ها و هزار بار بدتر از این صحنه‌ها را می‌بینند اما بازجرات ندارند دم بزنند.

سال گذشته گفتیم که این ملت ستم‌پذیر است زیرا مسخ شده و دیگر قادر نیست که خوب و بد را بفهمد. اما اطلاعات و اخبار جدید نشان می‌دهد که این مردم مسخ شده امروز دیگر نه فقط ستم‌پذیر بلکه ذلت‌پذیر هستند.

آری مردم ایران، در اکثریت مطلق خود، در سایه ۲۴ سال ظلم نه تنها ستم و ظلم جمهوری اسلامی را قبول کرده، بلکه پذیرفته‌اند که باید در خفت و ذلت زندگی کنند و خود را لایق آن می‌بینند یا باور کرده‌اند که جز این نمی‌توانند. و آیا نه اینکه مردمی که ذلت و خفت را به جان خریده‌اند هرگز برای نجات خود اقدام نخواهند کرد؟

مگر نه اینکه هر که در ایران نمی‌تواند شرایط را تحمل کند بلافاصله فرار کرده و می‌آید تا ذلت زندگی پناهندگی را به جای آن تحمل کند؟

یک چنین ملتی که هر روز تحقیر و ذلیل می‌شود و صدایش هم در نمی‌آید آیا روزی بر خواهد خواست و در مقابل سپاه و بسیج و گارد ضد شورش و نوپود و غیره قیام سراسری توده‌ای خواهد کرد و خود را از ظلم آنها آزاد خواهد کرد؟

من می‌گویم خیر، نخواهد کرد. تجربه‌ی تاریخی آموخته است که تنها کسانی برای مبارزه آزادیبخش جان خود را خواهند داد که ننگ زیستن با ظلم و خفت حاکم بر خود را پذیرا نباشند، اما مردم ایران که در حال حاضر اینگونه نیستند.

هر چه بیشتر برآنان ظلم می‌شود مطیع‌تر، ترسو تر و زبون تر می‌شوند و به جای نابودی دشمن و عامل جهنم زندگیشان، یا خود را از میان می‌برند و یا امثال خود را از پای در می‌آورند. زندانهای کشور هر ساله بیش از ۵۰۰ هزار نفر

از قربانیان قربانیهای نظام جمهوری اسلامی را پذیرا هستند. جمهوری اسلامی یک نظام اجتماعی و اقتصادی جهنمی بنا کرده و در آن دو دنیا با فاصله، چند سال نوری از هم زندگی می‌کنند: دنیای اغنیا که دیگر حتی از لحاظ جغرافیایی نیز حیطه زندگی خود را با برجهای آنچنانی و محوطه های محافظت شده توسط نیروهای انتظامی از زندگی توده های مردم جدا ساخته و برای لذت جویی نیز به کیش و دبی می رود تا خوانندگان سابقا انقلابی بیایند و در ازی پول تریاک خود برایشان برنامه اجرا کنند؛ و دنیای توده های مردم که محکوم است به اینکه با دریدن هموعان خود بقای خویش را در جنگل بیرحم اجتماعی و اقتصادی شهرهای بزرگ و در حاشیه نشین های شهرها تامین کند. یگانه عامل پیوند این دو ماموران انتظامی و امنیتی هستند که مسئولیت خفه کردن صدای اعتراض مردم فقر زده و مسخ شده را به عهده دارند. یک عده ای هم از لس آنجلس برای این مردم برنامه پخش می کنند که سرشان گرم باشد و نکبت سالاری جمهوری اسلامی را راحتتر تحمل کنند. در این شرایط چرا باید منتظر باشیم که این ملت ذلت پذیر، ستم پذیر و خفت و خواری پذیر یک روز بر علیه نظامی که مقصر بیچارگی اوست قیام کند؟ مگر در دهها کشور فقیر آفریقایی که سالهاست این ذلت مادی ادامه دارد قیام و انقلاب شده که در ایران بشود؟ مگر مردم ایران از پشتوانه معنوی لازم برخوردارند که که با انکاء به آن بتوانند کاری برای رهایی خود بکنند؟ ۱۰۰۰ تومان که دستمزد مفلوکشان زیاد شود دهان می بندند و ۱۰۰۰ بار خدا را شکر می کنند.

بنظر می رسد که با وجود اقدامات اعتراضی پراکنده در این سوی آنسوی کشور از جانب کارگران و سایر اقشار، آن موج عظیمی که لازم است تا نظام را از جای برکند غایب است و از این مردمی که میلیونها نفر از آنها در پی تریاک، مشروب، دختر جوان برای لذت جنسی، نوار پرنو گرافیک و ماهواره و از این امور مشغول است چنین کاری بر نمی آید. آنها هم که به این مورد نمی پردازند باید ۱۶ تا ۲۰ ساعت کار کنند که خرج خود و خانواده را بدست آورند. جمهوری اسلامی بیش از دو دهه است که به این امر واقف شده و تا آنجا که توانسته این مردم را در معجون شومی از ترس، نخوت، عیاشی، فقر، حسادت، ناآگاهی، لذت جویی، ثروت طلبی، زرنگ بازی، جاسوسی و غیبت گری و از این گونه خصائل شوم گرفتار کرده است. امروز میلیونها ایرانی به فقر و بیچارگی خود خو گرفته اند، امروز میلیونها ایرانی به نئشه گی تریاک ناب و فرو رفتن در عالم رویایی عادت کرده اند، امروز صدها هزار ایرانی حریص مزه تن دختران جوانان هستند، امروز میلیونها مرد ایرانی طعم به بردگی کشیدن زنان را چشیده اند و بدان خو گرفته اند، امروز میلیونها ایرانی غیرت ملی و تعصب تاریخی را به گور سپارده اند، امروز صدها هزار ایرانی وابسته به عادت آزار و استعمار کودکان شده اند و امروز میلیونها ایرانی یاد گرفته اند که به مشتکی جنایتکار و غارتگر و دلال محبت ریشو از ترس یا از منفعت احترام بگذارند. چه این بیلان سیاه و غمناک عده ای را خوش آید یا نه، ۲۴ سال دوام یکی از عقب مانده ترین، جنایتکارترین و نالایق ترین حکومت های دنیا در ایران نشان داد که مردم ما در اکثریت مطلق خود حاضرند به خفت و ذلت زندگی در تحت سیطره چنین حکومتی تن در دهند. حال سوال اینست که آیا این مردم ذلت

پذیر، سرانجام چه موقع خود را از قید برزخ تاریخی کنونی آزاد خواهند کرد؟ پاسخ من این است شاید هیچ وقت، چون هر روز که می گذرد کیفیت جمعیت ایرانی از حیث مقاومت و فداکاری برای مبارزه کاهش می یابد و عده بیشتری تریاکی، تن فروش، علیل، بیمار روانی، مشتری تن فروشان و غیره می شوند و افراد بیشتری در منجلاب زندگی از نوع کنونی فرو می روند و با احساسی توام از شرم و شرارت خود را لایق این اوضاع می دانند.

جمهوری اسلامی روی همین احساس همدستی نا خواسته، ایرانیان در آنچه بعنوان غیر قانونی، غیر شرعی و جرم معرفی کرده حساب باز کرده است تا برای خود میلیونها همدست و شریک جرم بتراشد.

پس چنین ملتی خود را شاید هرگز از قید استثمار و استعمار حاکم رها نکند و یا آنقدر دیر که در چرخه فقر ملی و بنیادین برای همیشه گرفتار خواهد بود. پس، این ملت را باید آزاد کرد.

چه کسی باید این ملت را آزاد کند؟

یا باید نیروهای خارجی بروند و این ملت ذلت پذیر را آزاد کنند، که بعید است چنین ظلمی را در حق حکومتی تا این حد ضد ایرانی و بیگانه پرست انجام دهند، و یا معدود ایرانیانی که حاضر به پذیرش خفت و خواری کنونی در ایران نشده اند باید کاری بکنند. این عده زیاد نیستند و آنچه باید انجام گیرد عبارتست از مبارزه عملی و فقط عملی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی تا از یکسو دستگاه سرکوب، اختناق و ذلت گری رژیم تضعیف شود و از طرفی نیز مردم در عمل ببینند که عده ای دارند برای نجات آنها جان می دهند و مبارزه می کنند و با این شوک بیدار شوند.

تاکید بر عمل می کنم، چون حرف دیگر بر این ملت که اکثریت مطلق آن دچار بیماری لجن مالی واژه ها و ایده ها و ایده آلهای توسط رژیم جمهوری اسلامی شده است، تاثیری نخواهد داشت. یک حرکت عملی کوچک مثلا حمله به یک گشت بسیج در خیابان می تواند به اندازه چند سال کار تبلیغاتی بر شاهدان این واقعه تاثیر بگذارد.

لذا امروز روز مبارزه عملی است، روز شکستن مرزها و یورش آوردن به دستگاه نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی از طریق عملیات مسلحانه، چریکی، ایدایی و حتی انتحاری. امروز باید سران نظام جمهوری اسلامی و شخصیت های کلیدی آنرا بطور فیزیکی مورد حمله قرار داد و از میان برد، امروز باید مراکز و پایگاه های دشمن را در شهر و روستا با نارنجک و مسلسل و خمپاره تارو مار کرد، امروز باید جاسوسان و خائنان را در هر کجا از پای درآورد تا بن بست مبارزه، کنونی شکسته شود و راه برای از چرت پراندن یک ملت معتاد، مسخ شده، ترسو و ذلت پذیر بوسیله یک سری از شوک های فردی و اجتماعی قوی باز شود. باید مردم را به خود آورد و این ممکن نیست مگر با عملیات راهگشا.

راه های دیگر مبارزه همه تجربه شده اند و هیچ یک نتیجه مورد انتظار را در جهت از میان بردن نظام جمهوری اسلامی نداده است. امروز تنها فداکاری و از جان گذشتگی است که می تواند بن بست مبارزه را بشکاند. حرف بس است. به استثنای آنها که برای دلخوشی، ژست مبارزه را می آیند و اطلاعیه و روزنامه و سایت اینترنتی و رادیو و تلویزیون برپا می کنند، انحطاط ماهیت اجتماعی مردم ایران نشان می دهد که شکستن بن بست کنونی ایران جز با یک مبارزه

مبتنی بر فداکاری و از جان گذشتگی عملی نیست.  
بعنوان ایرانی ما بر سر روش، انتخابی برایمان نمانده است، انتخابی اگر باقی  
مانده در عمل کردن به این روش یا شانه خالی کردن از آنست.

\*\*